

برداشت دوسویه از جایگاه معلمان در بین والدین

ترجمه و تنظیم: دکتر نیره شاه‌محمدی

به تعلیم و تربیت

دانش آموزان، کارهای اجرایی کلاس درس و ایمنی مدرسه بی خیال‌اند. این دسته از والدین تصور می‌کنند معلمان همه چیز را یک شوخی فرض کرده‌اند. البته اگر والدین مجبور بودند برای چند هفته به ۳۰ دانش آموز یک کلاس با توانایی‌های فردی متفاوت درس بدهند، دیدگاه آن‌ها تغییر می‌کرد، اما متأسفانه امکان این کار فراهم نیست.

یکی دیگر از دلایلی که معلمان نسبت به گذشته احترام کمتری بین والدین دارند، سیاست حاکم بر جامعه است. قبل از رشد این چنین جمعیت، آموزش و پرورش به لحاظ سیاسی عقب مانده بود. گرچه اعضای هیئت امنای مدرسه را اولیا و اعضای جامعه محلی انتخاب می‌کردند، اما تعداد کمی از مردم درباره‌ی آن‌ها اطلاعات داشتند و نسبت به شناخت آنان کنجکاو و علاقه‌مند هم نبودند. سیاست‌مداران سطوح بالای دولت نیز علاقه‌ی کمی به آموزش و پرورش نشان می‌دادند، اما برای متولدین سال‌های ۱۹۴۷ و ۱۹۶۷ همه چیز تغییر کرد و سیاستمداران دریافتند آموزش و پرورش مسئله‌ی داغ روز است.

وقتی یک وزیر اعلام می‌کند می‌خواهد وزیر آموزش و پرورش شود، او مسئولیت دارد در کار نظام آموزش و پرورش درگیر شود. این باعث می‌شود او برنامه‌های درسی و حتی درس‌های روزانه را به مدارس و معلمان دیکته کند. در نتیجه، به نیازهای دانش آموزان بی توجهی می‌شود. بیشتر از این دیدگاه تمامی وزرای آموزش و پرورش در نظریه‌پردازی و ایده‌دهی صاحب‌نظرند، اما تجربه‌ی واقعی ندارند.

بدتر از همه آنکه تصور می‌شود ریشه‌ی همه‌ی مشکلات به نظام آموزشی برمی‌گردد و نمایندگان جامعه از آن به‌عنوان سپر بلای خود استفاده می‌کنند. در این میان، معلمان بیشتر از سایر عوامل

رفتار برخی از والدین با معلمان فرزند خود دوستانه و حمایتی است. آن‌ها مشتاقانه و با همکاری نزدیک با معلم تلاش می‌کنند از کیفیت آموزش و پرورش فرزندشان مطمئن شوند. در مقابل، دسته دیگری از والدین، با معلم فرزند خود مشکل دارند و به او احترام نمی‌گذارند. دلیل این امر چیست؟ در پاسخ باید گفت، در گذشته والدین دو برداشت متفاوت از مقام و موقعیت معلم داشتند. در برداشت اول، به دلیل موفقیت معلمان در شغل خود و برخورداری از بالاترین سطح تحصیلات در بین افراد جامعه، آنان مورد احترام والدین و همواره در حال یادگیری بودند. در برداشت دوم، از دیدگاه والدین، برخی از معلمان صادقانه کار نمی‌کردند و در مقابل احترام کافی هم دریافت نمی‌کردند.

اما امروزه سطح تحصیلات بیشتر معلمان همانند اکثریت افراد جامعه است، زیرا بیشتر افراد جامعه به سمت تحصیلات عالی گرایش دارند. دیگر معلمان از نظر تحصیلات خود نسبت به سایرین برتر نیستند، بلکه تا حدی هم با چشم‌پوشی به آن‌ها نگاه می‌شود. این تصور وجود دارد که گرچه آن‌ها از هشت صبح تا پنج بعدازظهر در مدرسه و کلاس درس حضور دارند، اما در عمل کاری انجام نمی‌دهند و به‌طور مرتب به دلایل متفاوت در تعطیلات به‌سر می‌برند.

دلیل دیگری که امروزه مقام معلمان در بین اولیای دانش آموزان مانند گذشته نیست، آن است که اولیا درک و باور درستی از کار معلمان در کلاس درس ندارند. هر یک از والدین فکر می‌کند رویه‌ی آموزش و تدریس معلم فرزندش همانند دوران تحصیلی خود اوست. به‌طور کلی، تدریس در کلاس درس کار شاقی نیست و هر کسی می‌تواند این کار را انجام دهد. در طول پنج روز در هفته و شش ساعت کار روزانه، معلم فقط مدت زمان کوتاهی را حرف می‌زند، برای دانش آموزان تکلیف تعیین می‌کند و بعد هم به خانه خود برمی‌گردد. این کار آسانی است. تهیه و داشتن طرح درس، اداره کردن کلاس و دانش آموزان و مشکلات دانش آموزان در یادگیری اصلاً مهم نیست و معلمان نسبت



بدرفتاری و بی‌نظمی متهم می‌کنند و فراموش می‌کنند که تربیت فرزندشان مسئولیت خودشان است.

در کنار موارد ذکر شده، نظام آموزشی جامعه نیز علیه معلمان است. در دو نسل پیش، انضباط به معنی تحقیر کردن، فرستادن کودک به گوشه‌ای از کلاس، روی دست او با خط کش زدن یا فرستادن به دفتر برای تنبیه توسط مدیر فرض می‌شد. اما امروزه معلمان در مورد مسائل انضباطی دانش‌آموزان خود قدرتی ندارند و حتی از عواقب سرزنش کوچکی مانند مشاجره‌ی شفاهی والدین خشمگین با خود، حمله‌ی فیزیکی از سوی والدین یا دانش‌آموز، پیگیری قانونی و درخواست غرامت برای توهین کردن می‌ترسند، زیرا ریسک آن بالاست. این نشان می‌دهد، انگیزه‌ی منضبط کردن دانش‌آموزان در معلمان صفر است و معلمان ضعیف، غیر مصمم و در انجام وظایف خود کم‌کوش هستند. اما سؤال آن است که این مسئله در آینده چگونه خواهد بود؟ زیرا به احتمال، نسل آینده با تأخیر بیشتری تشکیل خانواده می‌دهد و زنان در سنین بالاتر از ۳۰ تا ۴۰ سال صاحب فرزند می‌شوند. این جریان فرزندان کمتر و کمتری را در پی خواهد داشت و خودبه‌خود این فرزندان برای خانواده‌هایشان بسیار قیمتی و باارزش‌تر می‌شوند.

نکته‌ی بعدی این است که همان‌طور که تقاضا برای درخواست شغل افزایش می‌یابد، آموزش و پرورش به‌عنوان نیاز نه به‌عنوان موفقیت، دیده می‌شود و ارزش آن در چشم مردم کاهش می‌یابد؛ به‌خصوص بین افرادی که تحصیلات دانشگاهی ندارند. در چنین شرایطی، نمی‌توان از مردم انتظار داشت در چنین محیط رقابتی صبر بیشتری داشته باشند و مسائل موجود در مدارس را بپذیرند. والدین فردا به احتمال زیاد صبر کمتری دارند. کمتر به مسائل مرتبط با کودکان علاقه‌مندند و به‌طور کلی والدین بدی خواهند بود. همه‌ی این‌ها به نظر ترسناک می‌رسند. از این‌رو لازم است، مدرسه و معلمان دستورالعمل‌هایی مرتبط با رفتار قابل قبول ارائه دهند و در آن تبعات انضباطی رفتار غیرقابل قبول را بیان کنند و والدین را ملزم به رعایت آن‌ها کنند و از والدین درخواست کنند موارد بیان شده در دستورالعمل را تأیید کنند.

نکته‌ی مهم دیگر آن است که کار معلم برای موفقیت جامعه خیلی حیاتی است؛ چه والدین آن را تأیید کنند و چه نه. معلمان باید بیشترین رضایت را از موفقیت تحصیلی دانش‌آموزان ببرند؛ حتی اگر جامعه یا والدین فرصت قدردانی از آن‌ها را نداشته باشند.

دست‌اندرکار نظام آموزشی مورد هدف قرار می‌گیرند و آنچه در کلاس خود انجام می‌دهند، مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد. برای سیاست‌مداران راحت‌تر است که معلمان را تنبل و منبع تمام مشکلات نظام آموزشی بدانند. آن‌ها مخصوصاً این دعوا را با معلمان راه می‌اندازند تا در بازی سیاسی خود امتیاز کسب کنند و نشان دهند چقدر پرتلاش و پی‌گیر هستند.

نکته‌ی بعدی تغییر در نگرش والدین است. در گذشته، اگر دانش‌آموزی کار نادرستی در کلاس انجام می‌داد و مشکلی ایجاد می‌کرد، نه تنها معلم و مدیر، بلکه والدین در منزل او را تنبیه می‌کردند. امروزه والدین این مفروضه را دارند که حق با کودک آن‌هاست و معلم اشتباه می‌کند. بنابراین، به معلم حمله می‌کنند، معلمی که قصد منضبط کردن دانش‌آموزان را داشته است.

دلایل این موضوع بسیار پیچیده‌اند. اولاً، والدین همیشه کمبود زمان دارند و غالباً پدر و مادر هر دو بیرون از خانه کار می‌کنند. یا حتی مادر سرپرست خانوار است و گاهی مجبور است دو یا سه شیفت کار کند تا بتواند زندگی را اداره کند. در نتیجه، این گروه از والدین معمولاً خسته، هراسان و مضطرب‌اند. مدام خشم خود را سرکوب می‌کنند و صبر کافی برای درک وضعیت تحصیلی فرزندشان ندارند. در واقع، بخشی از رفتار غلوآمیز آنان به خاطر احساس گناهشان است. آنان زمان کافی را با فرزند خود سپری نمی‌کنند و سعی می‌کنند آن را از طریق والد خوبی بودن جبران کنند. این امر احتمالاً منجر می‌شود دانش‌آموز فکر کند معلم او فرد بدی است.

دیگر آنکه؛ برخی از کودکان برای والدین خود به مثابه گوه‌ر هستند. والدین آن‌ها را به‌عنوان ملک و تعلقات خود، مانند یک ماشین پرنزق و برق، می‌بینند. بنابراین، اجازه نمی‌دهند دیگران به فرزندشان چیزی بگویند. مسئله زمانی وخیم‌تر می‌شود که معلم رفتار بدی با کودکشان داشته باشد؛ کسی که جلوه‌ی کوچکی از شخصیت و ویژگی‌های برجسته‌ی ژنتیکی آن‌هاست. این امر منجر می‌شود والدین برای منضبط کردن فرزند خود فرصت کافی نداشته باشند. نکته‌ی دیگر آن است که والدین غالباً خود فرزندان لوس برای والدینشان بوده‌اند و همیشه به دلخواه خود رفتار کرده‌اند. آن‌ها جهان را در خدمت راحتی و رفاه خود می‌بینند. این افراد گستاخ متأسفانه معلمان را مستخدم خود می‌بینند که تنها وظیفه‌شان نگهداری از فرزند آن‌هاست. حالا در کنار مسئولیت نگهداری، چیزی هم درس می‌دهد. این دسته از والدین غالباً معلم را به خاطر